

ابراهیم در آتش

ابراهیم در آتش
از: احمد شاملو
ناشر: کتاب زمان
ص ۵۵، ۱۳۵۲

ابراهیم در آتش یازدهمین یا دوازدهمین دفتر شاعری است که از مفتول کلمات، زره داوردی می‌یابد. با آنکه ده دوازده دفتر شعر از شاملو داریم ولی او را شاعری پرگو نمی‌دانیم. این دفتر هنوز ادامه اوج است. اوجی که از هوای تازه به اینسو دیده‌ایم. شعر شاملو، سراسر جریحه و عصب است. کلمه‌ها جا افتاده و خوش نشسته و رام و آرام نیستند. مثل دو رشته سیم لخت‌اند که دائماً جرقه می‌پراکنند. شاملو دوامش کلمه را مانند دوگله ایر پربار و پرباران به هم می‌کوبد و هرگز هیچ جای شعرش بی‌نبض و بی‌ضربان نیست. شعرها از دور دست حافظه جمعی مردم می‌آید و تاریخ مجروح و خونین و مالینی را به دنبال می‌کشد. شعر شاملو سرشار از شفقت است؛ ولی مهربانی‌اش مهربان نیست. مهربانی‌اش خشماگین است همچنانکه خشمش مهر آگین است:

عفو نت از صببری است
که پیشه کرده‌ای
به‌هاویۀ وهن.
تو ایوبی

که ازین پیش اگر

به پای

برخاسته بود

خضرو ارت

به هر قدم

سبزینۀ چمنی

به خاک

می‌گسترده

(برخاستن، ص ۱۱-۲)

شعرهای همیشه شاملو و شعرها

ابراهیم در آتش ترانه‌ای برای ترنم نیست قهقهه‌ایست تلخ و هراسناک تا قیلوله‌ها مرد دیو را آشفته کند. نعره مذبوحانه مرد است که «چنگ در آسمان می‌افکند» زیرا که «خوش فریاد» و «دهانش بسته» است «پاسفت کرده است تاهمین را بگوید که: آسمان سرودی بلند می‌گذرد. مردی که مانده است تا کلام آخرین را بگوید.»:

اسم اعظم

(آن چنان

که حافظ گفت)

و کلام آخر

(آن چنان

که من می‌گویم)

همچون واپسین نفس بره‌نی معصوم

برسنگ بی‌عطوفت قربانگاه جاری شد

وبوی خون

بی‌قرار

در باد گذشت

(واپسین تیرترکش... ص ۳۹-۴۰)

شاملو يك تنه می‌خواهد همه

نگفته‌های بعد از حافظ را بگوید و مثل

حافظ - با همه تفاوت‌هایی که با حافظ دارد -

يك سخن را همیشه به تکرار می‌گوید و با

طراوت. اصیل‌ترین محک و معیار هنر اینست

که بتواند در قبال تکرار مقاومت کند. یعنی تکرار (چه از درون و چه از بیرون: از جانب مخاطب هنر) رمقش را نگیرد. به قول مشهور، شاعر بزرگ فقط يك شعر (یعنی يك سخن) را همیشه باز می‌گوید. «یکه سخن» شاملو، «وهن» است که بر انسان امروز می‌رود و او خود کمر به کین خواهدی این وهن بسته است.

شاملو از گذشتگان شعری ایران به ناصر خسرو و شهابت دارد. البته این تمایل در ماهست که شهابت‌ها و خطر کردنیهای ناصر خسرو را بزرگتر بدانیم، ولی وجه شبیهی که من در این دو می‌بینم در زنده‌گیشان و حتی نعره دیدشان و اعتراضشان نیست؛ در لحنشان است. در لحن تلخ مردانه غریبانه. لحنی که تغزل و تسامح بر نمی‌تابد.

لحنی تلخ و تیز و تند:

به چرك می‌نشیند

خنده

به تو از زخم‌بندیش ار

ببندی.

رهايش كن

رهايش كن

اگر چند

قیلوله دیو

آشفته می‌شود.

(تعویذ، ص ۲۴)

شعر شاملو، شعر صفت‌ها و قیدها و

فعل‌های غیر منتظره و پر بارست. مقطع

شعرهای تیزست. به لبه پرتگاه می‌ماند.

وقتی می‌گوید: «چمن است این / چمن است /

بالکدهای آتشخون گل / بگو چمن است

این، تیماج سبز میرغضب نیست / حتی

اگر / دیری است / تا بهار / بر این مسلخ /

برنگذشته باشد. / ص ۲۵» اثر ژری پتانسیل

مصرع‌ها و کلمه‌ها فوق‌العاده است. «تکرار چمن است این» سخت لازم است تا «تیماج سبز میرغضب نیست (یعنی هست) را» پرواز بیشتری ببخشد. گل را در گیرودار يك لحظه شدید، آتشین و خونین یعنی «آتشخون» می‌بیند و چمن را با همه انکار و نفی ظاهری‌اش، «تیماج سبز میرغضب» می‌داند. همه واژه‌ها برهنه و برنده و ناگهانی‌اند.

شاملو از همان نخستین سالهای شاعری، بزرگترین عنصر فریبنده شعر یعنی وزن را کنار گذاشت. حرص فصاحت و عطش ارتباط در وجودش قوی‌تر بود. ترد شاملو از افاعیل، از مقوله بی وزنی‌های شاعر کان جوان امروز نیست که حتی بر استر «هزج مثنی سالم» نمی‌تواند بنشیند! باری در سالهای محافظه‌کاری شعر تیرین فارسی که هیچکس جرأت تخطی از وزن و حتی از بدعت‌های عروضی نیما نمی‌کرد، شاملو تن به اسارت افاعیل (مگر گهگاه بر سبیل تفتن) نداد تا مستقیماً گریبان معنار را بگیرد. چیزی که هست، لحنی را که از همخوانی و هماهنگی کلمات پدید می‌آورد جاگزین وزن (اگر حاجت به جاگزینی باشد) می‌کند:

تو خطوط شباهت را تصویر کن:

آه و آهن و آهک زنده

دود و دروغ و درد را؛

که خاموشی

تقوای ما نیست...

(به ایران درودی، ص ۴۹)

این نظم دیگر در ناخود آگاه شاعرست

که آه و آهن و آهک و دود و دروغ و درد را

مثل تکه‌های فولاد (ونه مثل توزیع دانه‌های

جواهر که ترصیع کنند) در کنار هم می‌توانند

و به همدیگر جوش می دهد. «توزیع» الف در سه کلمه اول و توزیع دال در سه کلمه دوم، حاکی از انضباط عمیق ذهن شاعر است. وزن باید در نگاه یعنی در دید شاعر باشد و گرنه به ازاء هر شاعر، در طول تاریخ ادبیات پیچاپیچمان، همه جا صفت تعال ناظمان به چشم می خورد که همه آداب نظم سخن را می دانستند و شعر گفتن نمی توانستند.

از امتیازات اصیل شاملو، غنی بودن و غیر منتظره بودن «واژگان» اوست. در همین نمونه اخیر، وقتی می گوید «که خاموشی تقوای ما نیست» ظاهر آن منظورش از تقوای فضیلت است و هرگز ناظر به پرهیزگاری و نظایر آن نیست؛ ولی فضیلت واژه ای سبکسار و بی بار است. برای مینا مرتکب مسامحه منطقی می شود [چون هر تقوایی ممکن است فضیلت باشد ولی هر فضیلتی نتوان نیست؛ یعنی فضیلت اعم از تقوی است] و با آن دکی جایجا کردن معنا، واژه ای شدیدتر و نافذتر به دست می آورد. اگر شاملو زبان التقاطی عجیب و غریبی دارد، چاره ای جز این ندارد. حرفهای دیگرگون، زبان دیگرگون می طلبد. ادبیات امروز ایران، فقر الدم لغوی دارد. به گمان من از شاهنامه فردوسی گرفته تا «وزنامه کیهان» باید عرصه لغت یابی شاعر نویسنده امروز باشد. شاملو دیرگاهی است که به این حرف، عمل کرده است:

پیش از تو
صورتگران

بسیار
از آمیزه برگها
آهوان پر آوردند؛
یا در خطوط کوهپایه‌ئی
رمه‌ئی

که شبانش در کج و کوچ ابرو ستیغ کوه
نهان است

یا به سیری و سادگی
در جنگل پرنگارمه آلو
گوزنی را گرسنه
که ماغ می کشد...

(به ایران درودی، ص ۴۸)
اگر به جای صورتگران می گفتم نقاشان، شعر از همان ابتدا سقوط می کرد اگر گفته اند شعر چیزی جز کلمات نیست مسامحه کرده اند، بهتر است بگوییم شعری یعنی انتخاب کلمات یعنی یافتن مترادفات قوی تر و مناسب تر. [اگر دلواپسی «معنا» را دارید نداشته باشید: معنا چیزی بغیر از لفظ نیست]. «بر آوردن» به معنای ساختن و کشیدن، امروزه متداول نیست ولی وقتی تأمل کنید خواهید دید که مترادف بهتری ندارد بویژه که این واژه کار برد معماری و حتی حجاری هم دارد. نکته قابل توجه تر در مورد این فعل اینست که در دوازده مصرع (با سطر) آغازین این شعر، تنها همین يك فعل به کار رفته است یعنی این فعل يك بار به کار رفته است و يك بار هم حذف به قرینه، شده است (محل مقدرش پس از «ماغ می کشد» است).

از سوی دیگر می بینیم که «کج و کوچ» عبارتی امروزی است. شاملو هم می توانایی هایش را در خدمت فصاحت و ارتباط بیشتر به کار می برد. در شعر «سرود ابراهیم در آتش» می خوانیم:

من بینوا بندگی سر به راه
نبودم
و راه بهشت مینوی من
بزر و طوع و خاکساری نبود

دریغا شیر آهنکوه مردا
که تو بودی
و کوهوار
پیش از آنکه به خاک افتی
[نستوه و استوار]
مرده بودی...

(ص ۳۰، ۳۱)
بندگی، بزر و طوع، شیر آهنکوه مردا، همه غریب و غیر منتظره اند. و هنر حتماً باید غرابت و «غیر منتظرگی» داشته باشد همچنین در این شعر:
به نو کردن ماه

بر بام شدم
باعقیق و سبزه و آینه
داسی سرد بر آسمان گذشت
که پرواز کبوتر ممنوع است
صنوبرها به نجوا چیزی گفتند
و گزمگان به هیاهو شمشیر در
پرندگان نهادند

ماه
برقیامد.

چه کسی می تواند منکر صلابت و فصاحت فوق العاده این شعر باشد؟ شعری که در عین استعاری بودن اینهمه تصویری و عینی است. چه طنز و تناقض گذشته ای از ازمقابلة «عقیق و سبزه و آینه» و «شمشیر در پرندگان نهادن گزمگان» فراهم می کند؛ و پایان شعر چه ضربه پتك آسایی دارد که تأثیرش و طنینش باز می گردد و در سراسر شعر می دود و شعر را از نو مشتعل می کند و همچنان مشتعل نگه می دارد.

و مگر منظور از قدرت کلام چیست؟
در واقع همان چیزی است که قدما از طریق

«علوم بلاغی» می خواستند به آن دست پیدا کنند. یعنی شناختن کلام و کلمه و مخاطب و به کار بردن تمام شیوه‌ها و شگردهای ممکن برای نفوذ و نفاذ بیشتر دادن به سخن. تئوری اطلاع بخشی Information نیز بیان علمی تر همین حرفهاست.

شعر شاملو از وحشی ترین فرم برخوردار است. فرم شعر شاملو، خودش ساخته می شود. شاملو هرگز فرم را «رعایت» نمی کند. و به فرم همانقدر اعتقاد دارد که به وزن. سرنوشت فرم شعر او مستقیماً تابع سرنوشت محتوای اوست. محتوای مذابی که سیل آسا از پلکان مصراعهای مطمئن و متوالی سرریز می کند:

من کلام آخرین را

بر زبان جاری کردم
همچون خون بی منطق قربانی
بر مذبح

یا همچون خون سیاوش
(خون هر روز آفتابی که هنوز بر نیامده
است
که هنوز دیری به طلوعش مانده است
یا که خود هرگز بر نیاید).

[ص ۳۸]

.....

و یا:
دیری است تا سوز غریب مهاجم
پاسست کرده است

واکنون
یال بلند یا بوئی تنها
که در خلنگزار تیره
به فریاد مرغی تنها

گوش می جنباند
جز از نسیم مهربان ولایت